

* کنار ابراهیم نخعی نشستم از مُرجئه یاد کرد و دربارهٔ آنان سخنی گفت که می شد بهتر از آن گفت.

گوید مالک بن اسماعیل، از حسن بن صالح، از پدرش، از حارث عکلی ما را خبر داد که ابراهیم می گفته است * بر شما باد پرهیز از پیروان این اندیشه نوظهور، یعنی مُرجئه. گوید محمد بن عبدالله اسدی ما را خبر داد و گفت از مُجَلّ شنیدم، از ابراهیم نقل می کرد که می گفته است * اعتقاد به ارجاء بدعت است.

گوید محمد بن عبدالله ما را خبر داد و گفت مُجَلّ برای من حدیث کرد که * مردی به نام محمد با ابراهیم همنشینی می کرد، به ابراهیم خبر رسید که او در باره ارجاء سخن می گوید - تبلیغ می کند. ابراهیم به او گفت: با ما همنشینی مکن.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از ابوسلمه زرگر، از مسلم اعور، از گفتهٔ ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * مرجئه این دین را ظریف تر از جامه های سابری^۱ رها کردند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی ما را خبر داد و گفت محلّ برایم نقل کرد که * به ابراهیم گفتم: آنان - ظاهراً یعنی مرجئه - به ما می گویند آیا شما مؤمن هستید؟ گفت: هرگاه از شما پرسیدند بگویند «ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما نازل شده است و بر آنچه که به ابراهیم نازل شده است» تا آخر آیه.^۲

گوید محمد بن عبدالله ما را خبر داد و گفت مُجَلّ ما را گفت که ابراهیم به ما می گفت * با ایشان یعنی مرجئه همنشینی مکنید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سعید بن صالح، از حکیم بن جبیر، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * ما بر این امت از مرجئه بیشتر بیم داریم تا از ازرقیان - خوارج.

عبدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت اسرائیل، از ابی هذیل غالب ما را حدیث کرد که می گفته است * پیش ابراهیم بودم گروهی از مرجئه پیش او آمدند و چون با ابراهیم گفتگو کردند خشمگین شد و گفت اگر سخن شما بدینگونه است پیش من نیاید.

گوید مالک بن اسماعیل، از جعفر بن زیاد، از ابو حمزة، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * اگر چنان بود که یاران حضرت ختمی مرتبت جز بر ناخنها مسح

۱. جامه های بسیار نازک منسوب به شاپور است. برای آگهی بیشتر به لسان العرب، ج ۴، ص ۳۴۱ ذیل سیر مراجعه فرمایید.

۲. آیه ۱۳۶ سوره دوم - بقره. ظاهراً به مناسبت نام خودش ظرافتی انجام داده و به این آیه اشاره کرده است.

نمی کشیدند، باز هم من برای بیشی طلبی چنان نبود که پایم را بشویم، این بی ادبی بسنده است که از فقه قومی سوال کنیم و سپس با فرمان ایشان مخالفت کنیم.

گوید محمد بن صلت، از منصور بن ابی اسود، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * پیش ابراهیم سخن از مرجئه شد، گفت: به خدا سوگند که آنها در نظرم دشمن تر و بدتر از اهل کتاب اند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از فضیل بن عیاض، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * هرکس از مسح کشیدن روگردان شود از سنت روگردان شده است و این کار را جز از شیطان نمی دانم. فضیل افزوده است یعنی کسی که مسح کشیدن را رها کند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از جعفر احمر، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * هرکس از مسح کشیدن روگردان شود از سنت روگردان شده است.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * به ابراهیم گفتم: آیا پیش تو بیایم و بر تو پرسشهای خود را عرضه دارم؟ گفت: من ناخوش می دارم که درباره چیزی بگویم چنین است و آن به گونه دیگری و چنان باشد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم می گفت: * ابراهیم و عطا تا هنگامی که از ایشان چیزی پرسیده نمی شد سخن نمی گفتند.

گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از ربیع بن ابی زینب کوفی، از ابومنجاب بصری ما را خبر داد که می گفته است: * مردی پیش ابراهیم می آمد و از او آموزش می دید، آن مرد از گروهی شنید که درباره علی و عثمان گفتگو می کنند. با خود گفت من از ابراهیم درس می گیرم و می بینم که مردم درباره کار علی و عثمان اختلاف نظر دارند. بدین سبب در آن باره از ابراهیم پرسید. ابراهیم پاسخ داد من نه پیرو مرجئه ام و نه دشنام دهنده و زبان دراز.

گوید احمد بن یونس، از ابوالاحوص، از مفضل بن مهلهل، از مغیره، از خود ابراهیم ما را خبر داد که مردی به او گفته است: * علی در نظر من دوست داشتنی تر از ابوبکر و عمر است. و ابراهیم به او گفته است اگر خود علی می بود و سخن تو را می شنید با تازیانه پشت تو را به درد می آورد. اگر می خواهید با چنین عقیده یی با ما همنشینی کنید، همنشینی نکنید.

گوید جریر بن عبدالحمید ضبّی، از شیبانی ما را خبر داد که ابراهیم می گفته است: * علی در نظرم بسیار محبوب تر از عثمان است، با این حال اگر از آسمان بر زمین کوبیده

شوم برای من خوشتر از این است که عثمان را به بدی یاد کنم - دشنامش دهم.^۱
گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفتهٔ مِندَل و یحیی بن حماد، از گفتهٔ ابو عوانه همگی، از اعمش ما را خبر دادند که * چون ابراهیم از جای برمی‌خاسته سلام می‌داده است. اعمش می‌گفته است اگر از او در آن هنگام چیزی می‌پرسیدیم سلام را تکرار و سخن را به آن ختم می‌کرد.

گوید مومل بن اسماعیل و عارم بن فضل هردو، از حماد بن زید و او از گفتهٔ شعیب بن حبیب ما را خبر دادند که می‌گفته است * هُنَّیْدَة همسر ابراهیم به من گفت که ابراهیم روزی روزه می‌گرفت و روزی روزه می‌گشود.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو عوانه، از ابومسکین ما را خبر داد که می‌گفته است * ابراهیم خوش می‌داشته که در خانه‌اش خرما وجود داشته باشد و هرگاه کسی به خانه‌اش می‌آمده است اگر چیزی نداشته می‌گفته است خرما برای ما بیاورید و چون گدایی بر در خانه می‌آمده او را خرما می‌داده است.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت معاویه بن عبدالله یمامی ما را حدیث کرد و گفت طلحه مرا خبر داد که ابراهیم یا عبدالرحمان و گمان بیشترم آن است که گفت^۲
* ابراهیم چنان بود که شبها هنگامی که مردم به بستر می‌رفتند حُلّه پاکیزه و نو برتن می‌کرد و عطر بر خود می‌زد و تا سپیده‌دم یا نزدیک آن از نمازگاه خود بیرون نمی‌آمد و چون صبح می‌شد آن جامه را از تن خویش بیرون می‌آورد و جامهٔ دیگر می‌پوشید.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از حسن بن عمرو ما را خبر دادند که * ابراهیم در حالی که ترسان بوده است از شرکت در نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان خودداری می‌کرده است.

گوید فضل بن دکین، از ابواسماعیل، از فضیل ما را خبر داد که می‌گفته است * در حالی که ابراهیم در خانهٔ ابومعشر مخفی شده بود برای حماد اجازه گرفتم که پیش او برود.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سعید بن صالح اشج، از حکیم بن جبیر ما را خبر داد

۱. دربارهٔ این روایت و روایت پیشین به فشار سخت حکومت دربارهٔ برتری ابوبکر و عمر بر علی (ع) و جلوگیری از دشنام‌دادن به عثمان توجه خواهید داشت.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که نشانه کمال دقت راویان در نقل حدیث است.

که می گفته است: * در کوفه هیچ سرپرست قبیله‌یی نیست مگر اینکه کافر است. گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * پیش ابراهیم بودیم مردی آمد و گفت: ای اباعمران خدا را فراخوان که مرا شفا دهد. گوید: دیدم که او را این سخن سخت ناخوش آمد به گونه‌یی که نشان آن را در چهره‌اش دیدم یا متوجه شدم که چهره‌اش دژم شد، سپس چنین گفت که مردی به حضور حذیفه آمد و گفت: خدا را فراخوان که مرا بیمارزد. حذیفه گفت: خدایت نیامرزد. آن مرد از حذیفه کناره گرفت و گوشه‌یی نشست. پس از آن حذیفه به او گفت: خداوند تو را همان جا در آورد که حذیفه را در خواهد آورد. آیا خوشنود شدی؟ ابراهیم گفت: این چگونه است که یکی از شما پیش مردی می آید و گمان می کند همه حال و شأن او را درست شمارش کرده است و او همان است که او می خواهد - دعای او پذیرفته و برآمده می شود، و در حضور ابراهیم بوم از سنت یاد و بر آن ترغیب کرد و آنچه را مردم بدعت آورده اند یاد و از آن اظهار ناخشنودی کرد و در آن باره سخن گفت.

گوید عفان بن مسلم، از یعقوب بن اسحاق، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * ابراهیم پیش دولتمردان آمد و شد می کرده و از آنان جایزه می خواسته است. گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از منصور و ابراهیم بن مهاجر یا از یکی از آن دو ما را خبر داد که می گفته است: * ابراهیم پیش پسر اشتر - یعنی ابراهیم بن مالک اشتر - رفت، پسر اشتر او را جایزه داد و ابراهیم پذیرفت.

گوید محمد بن ربیعہ کلّابی، از علاء بن زهیر ازدی ما را خبر داد که گفته است: * ابراهیم پیش پدرم که امیر حُلوان بود^۱ آمد. پدرم او را بر مادیان سوار کرد و چند جامه و هزار درم به او بخشید و او پذیرفت.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمْیَانی، از اعمش ما را خبر داد که: * نُعَیم بن ابی هند به ابراهیم سبوی بزرگی از افشره هدیه کرد و چون ابراهیم آن را بسیار شیرین دید جوشاند و به صورت شیره و رُب در آورد.

گوید محمد بن ربیعہ کلّابی، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * ندیدم که ابراهیم به هنگام تلاوت قرآن صدای خود را نیکو کند و یا به صورت ترجیع قرآن بخواند.

۱. از شهرهای شمال شرقی و سردسیر منطقه سواد - عراق - است که پس از جولاه به دست مسلمانان گشوده شده است، یاقوت در آن باره به تفصیل سخن گفته است. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۳ مراجعه شود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو ما را خبر داد که: «ابراهیم هرگاه می خواسته خادم خود را تنبیه کند، نخست می گفته است خدای را ستایش می کنم و تو را خواهم زد. آن گاه تازیانه می خواسته است و به خادم می گفته است دست خود را باز کن و چند ضربه بر او می زده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «پیشینیان می گفته اند هنگامی که آدمی بر خلق و خوئی به چهل سالگی برسد تا هنگام مرگ دگرگون نمی شود و بدین سبب به چهل سالگان می گفته اند مواظب خود و خویشان دار باشید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: «فرقد سبخی پیش ابراهیم مردی را دید که بندهای یقه پیراهنش را گشوده است و مرد دیگری را دید که موهایش را تافته است. فرقد به ابراهیم گفت: ای اباعمران! نمی خواهی این مرد را از گشودن بندهای یقه اش و آن یکی را از تابیده داشتن موهایش منع کنی؟ ابراهیم به فرقد گفت: نمی دانم بی ادبی بنی اسد بر تو چیره شده است یا خشونت بنی تمیم، این یکی احساس گرما کرده و بندهایش را گشوده است آن یکی هم به خواست خداوند هرگاه بخواهد نماز بخواند موهایش را باز می کند و فروهشته می دارد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: «فرقد سبخی به ابراهیم گفت: ای ابو عمران! امروز صبح اندوه مقررری خود را داشتم که شش درم است، ماه نورسیده و چیزی ندارم دعا می کردم و در همان حال که راه می رفتم و بر کرانه فرات قدم می زدم ناگاه شش درم افتاده روی زمین دیدم برداشتم وزن کردم بدون هیچ کاستی و فزونی همان شش درم بود. ابراهیم گفت: آن را صدقه بده که از تو نیست.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از حسن بن عمرو، از فضیل بن عمرو از خود ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «اگر چیزی روزی کسی قرار گیرد و به او چیزی بدهند خوش نمی دارم از آن روگردان شود.

قبیصة بن عقبه از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: «چه بسا ابراهیم را می دیدم که چیزی را خود حمل می کند و می گوید در حمل این امید پاداش دارم.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از منصور، از گفته خود ابراهیم و مجاهد ما را خبر

دادند که می‌گفته‌اند: * شرکت در جنگ جماجم را خوش نمی‌داشته‌اند.

گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: * در خانه ابراهیم آوای زنگوله شنیدم.

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از مغیره ما را خبر داد که: * چون به ابراهیم می‌گفته‌اند چگونه‌ای یا چگونه‌اید؟ می‌گفته است: قرین نعمت خداوند.

گوید مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام بن حرب، از خلف، از گفته کسی که خود از ابراهیم شنیده بود خبر داد که می‌گفته است: * هیچ‌گاه این آیه را نمی‌خوانم «و میان ایشان و آنچه می‌خواهند جدایی افکند شد»^۱ مگر اینکه آب سرد را به یاد آورم.

گوید قبیصة بن عقیبه، از گفته سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * چه‌بسا که ابراهیم را می‌دیدم نماز می‌گزارد و سپس پیش ما می‌آید و ساعتی از روز را پیش ما درنگ می‌کرد گویی بیمار بود.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از فضیل بن غزوان، از ابومعشر، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * اگر جنگ با کسی از اهل قبله را روا بدارم، همانا که جنگ با این گروه خشبیه را روا می‌دارم.^۲

گوید معلی بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار، از خالد حداء، از ابومعشر ما را خبر داد که می‌گفته است: * روز جمعه ابراهیم را دیدم که توجهی به امام جمعه نداشت و هرگاه خطبه را نمی‌شنید با خود تسبیح می‌گفت.

گوید معلی بن اسد، از گفته ابوحبیب بیهس، از نهلش، از حماد بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابراهیم نخعی از کنار گروهی گذشت بر ایشان سلام نکرد. آنان این کار را زشت شمردند. هنگامی که پیش آنان برگشت یکی از ایشان گفت: ای ابو عمران! از کنار ما گذشتی و بر ما سلام ندادی. گفت: دیدم سرگرم هستید خوش نداشتم حواستان را پرت کنم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است: * موضوع لعنت کردن حجاج یا برخی از ستمگران را به ابراهیم یاد آور شدم - در آن باره

۱. بخشی از آیه پنجاه و چهارم، سوره ۳۴، سبأ.

۲. یعنی پیروان مختار ثقفی، برای آگهی بیشتر به لسان العرب، ذیل کلمه خشب مراجعه فرمایید.

پرسیدم - گفت: مگر خداوند نمی فرماید، هان که لعنت خدا بر ستمگران باد.^۱
 گوید فضل بن دُکین، از سفیان، از زید که پیرمردی میان جنگجویان بود ما را خبر داد
 که می گفته است * خود شنیدم که ابراهیم به حجاج دشنام می داد.
 گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که
 می گفته است * همین کوری برای کوردل بودن آدمی بسنده است که از کار و رذالت
 حجاج کور باشد.

گوید فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از شیبانی ما را خبر
 دادند که می گفته است گفته شد که * ابراهیم تیمی به خوارج پیام فرستاده و آنان را فراخوانده
 است، ابراهیم نخعی به او گفته است آنان را پیش چه کسی فرا می خوانی؟ پیش حجاج؟
 گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمّانی، از ابوحنیفه، از حماد ما را خبر داد که
 می گفته است * چون به ابراهیم مژده مرگ حجاج را دادم سجده کرد. حماد می گفته است:
 ندیده بودم کسی از شادی بگرید تا آنکه ابراهیم را دیدم که از شادی - مرگ حجاج -
 می گریست.

گوید ابو عبید، از عوّام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است * مکتبخانه ابراهیم
 در منطقه راذان^۲ بود، و فرمانده نظامی آن منطقه پدرم حوشب بن یزید شیبانی بود. گوید:
 نظامیان از پدرم اجازه گرفتند که پیش خانواده های خود بروند. به آنان اجازه داد و چند
 روز برای ایشان مقرر داشت و گفت: هرکس بیش از آن غیبت کند برای هر روز غیبت او را
 یک تازیانه خواهم زد. عوّام می گوید، من به ابراهیم گفتم: تو هر چند روزی که می خواهی
 پیش خانواده ات بمان که برای تو موضوع ناخوشایندی نخواهد بود. و ابراهیم پس از
 سپری شدن مدت مرخصی بیست روز بیشتر ماند. پدرم سپاهیان را سان دید و هریک را به
 شمار روزهایی که غایب بود تازیانه زد. هنگامی که نوبت به ابراهیم رسید که بیست روز
 پیش از مدت مرخصی غیبت کرده بود پدرم فرمان به تازیانه زدن او داد. ما که ده برادر
 بودیم برای شفاعت از ابراهیم برخاستیم. پدر خطاب به ما گفت: اگر بر جای خود ننشینید و
 خاموش نشوید تا فرمان خود را درباره ابراهیم مانند دیگران به کار بندم مادر هریک از شما

۱. بخشی از آیه هجدهم، سوره ۱۱ - هود.

۲. نام دو ناحیه بزرگ در حومه بغداد که به راذان بالا و راذان پایین معروف بوده و هریک شامل دهکده های بسیار بوده
 است. به معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۴ مراجعه فرمایید.

که آزاده است مطلقه خواهد بود و مادر هر یک از شما که کنیز است آزاد خواهد بود — یعنی همه شان مطلقه خواهند بود. و ما همگی نشستیم و پدرم ابراهیم را بیست تازیانه زد. گوید یحیی بن آدم، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم را دیدم که سرداری و روپوشی که از پوست روباه بود می پوشید.

گوید یزید بن هارون، از سفیان از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * بر سر ابراهیم کلاه پوست روباه دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از ابوالهثیم قصاب ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم سرداری همراه با کلاه به شکل طیلسان دیدم که جلو آن پوست روباه بود.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم سرداری دیدم که از پوست روباه بود یا آستر پوست روباه داشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم پوستینچه‌یی از پوست روباه دیدم.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم تن پوشی دیدم که بر آن پوست روباه کشیده بودند.

فضل بن دکین از گفتهٔ مُجَلِّ ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم پوستینی از پوست گورخر دیدم و از او دربارهٔ پوشیدن پوست گورخر پرسیدم. گفت: دباغی کردنش موجب پاک شدن آن است.

یزید بن هارون از عوام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم ملافه سرخ دیدم و به خانه اش رفتم جامه های گلرنگ و پای افزارهای سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از گفتهٔ عوام بن حوشب ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابراهیم ملافه سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از گفتهٔ مالک، از سلمه بن کُهَیْل ما را خبر داد که می گفته است * هیچ گاه در تابستان ابراهیم نخعی را ندیدم مگر اینکه ردای سرخ و ازار

زردرنگ بر تن داشت.

محمد بن عبید طنافسی از سلیمان بن یسیر ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم نخعی را دیدم که دو جامهٔ نخعی زرد داشت که برای رفتن به مسجد جامع و شرکت در نماز

جمعه می پوشید و جامه نخعی سرخی داشت که چون در این جا با ما نماز می گزارد می پوشید. فضیل بن دکین از حنش بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم دو جامه رنگ شده با اندکی زعفران و پیراهنی باز و صاف و کشیده دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته مجل ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم ملافه بی دیدم که یک بار آن را سرخ کرده بودند و سپس شسته بودند.

محمد بن عبدالله اسدی از ولید بن جمیع ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم نخعی ملافه سرخ دیدم.

یحیی بن عباد از مالک بن مغول، از اکیل ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم را در تابستان هیچ گاه ندیدم مگر آنکه ردای سرخ و ازار زرد برتن داشت.

عمرو بن هیشم پدر قطن بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است * به عبدالله بن عون گفتم: آیا برتن ابراهیم نخعی جامه رنگ کرده به رنگ سرخ دیده ای؟ گفت: به خواست خداوند آری، ولی هیچ گونه درخشندگی و نشانی از ماده سرخ کننده بر آن نبود.

فضل بن دکین از مجل ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم نخعی درحالی که نماز می گزارد و پیشنماز بود ملافه بی دیدم که از گردن خود آویخته بود و بر او طیلسانی بود که از آن ملافه بلندتر بود - تمام بدنش را پوشیده بود.

فضل بن دکین از اسرائیل، از منصور ما را خبر داد که می گفته است * برتن ابراهیم طیلسانی با نقش و نگار دیده است.

وکیع از گفته سفیان، از پیرمردی از قبیله نخع ما را خبر داد که می گفته است * در زمستان ابراهیم را دیدم که در عبای ضخیم خود نماز می گزارد.

عمرو بن هیشم پدر قطن از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است * حکم درحالی که فقط پیراهنی برتن داشت در نماز بر ما امامت کرد. گفتیم: سالخوردگی - بی تابی در برابر گرما - تو را بر این کار واداشته است؟ گفت: هنگامی که پیراهن گشاد باشد عیبی ندارد. ابراهیم نخعی پیشنمازی ما را عهده دار می شد درحالی که فقط پیراهن و ردایی داشت.

فضل بن دکین از بکیر بن عامر ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم را دیدم که عمامه بر سر می نهاد و دنباله آن را از پشت سر آویخته می داشت.

فضل بن دکین از مجل ما را خبر داد که می گفته است * بر دست چپ ابراهیم انگشتری آهنی دیدم.

گوید از گفته یحیی بن سعید، از سفیان، از ابوقیس عبدالرحمان بن ثروان اودی مرا خبر دادند که می‌گفته است: * از علقمه مسأله‌یی پرسیدم و ابراهیم پیش او بود و جوان تازه به بلوغ رسیده‌یی دیده می‌شد.

گوید از گفته عبدالرحمان بن مهدی، از حماد بن زید، از ابو حکم، از میمون بن مهران مرا خبر دادند که می‌گفته است: * ابراهیم را دیدم و گفتمش این ستیزگری چیست که درباره تو از آن آگاه شده‌ام.

گوید از گفته یحیی بن سعید مرا خبر دادند که می‌گفته است: * ابراهیم نخعی همراه ابن اشعث نبوده است.^۱

گوید محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر تن ابراهیم ردای سرخی دید که رنگش پریده بود، درخشندگی نداشت.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از مغیره، از خود ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * دنباله عمامه را از پشت سرش می‌آویخته است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * در دست ابراهیم انگشتری آهنی دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * انگشتر ابراهیم آهنی و در دست چپ او بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس هم، از گفته زائده، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * انگشتری ابراهیم نخعی در دست چپ او بوده است.^۲

گوید فضل بن دکین، از گفته سفیان، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است: * نقش انگشتری ابراهیم این جمله بوده است «ذبابٌ لله و نحن لله»^۳

گوید فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابوالهیشم ما را خبر داد که می‌گفته است: * چیزی از اموال همسر نخست ابراهیم که مرده بود پیش او بود. ابراهیم به من وصیت کرد که آن را

۱. یعنی در جنگ دیرجامم شرکت نداشته است. با این همه همواره ترسان از حجاج ناپاک بوده است.

۲. هر قدر اهل سنت در روایات خود اصرار دارند که انگشتری در دست چپ باشد، شیعیان اصرار دارند که انگشتری در دست راست باشد و یکی از شعارهای شیعه همین است.

۳. کلمه ذباب دارای معانی متفاوت است. مگس، زنبور عسل، شومی، دیوانگی، طاعون و کنایه از ضعف و ناتوانی و ستیزگری هم هست و به معنی لبه تیز شمشیر هم آمده است. انتخاب معنی مناسب دشوار است. آیا مگسی هم از خداست و ما هم از اویم درست است؟ راهنمایی اهل فضل مایه سیاس است.

به وارثان همسرش بدهم. به او گفتم: مگر به من نگفته بودی که آن را به تو بخشیده است؟ گفت: آری ولی در بیماری مرگ او بود. ابراهیم به من دستور داد که آن را به وارثان همسرش بدهم و من همانگونه انجام دادم.

گوید همچنین فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابوالهثیم ما را خبر داد که می گفته است: * در بیماری مرگ ابراهیم به دیدارش رفتم. گریست؛ گفتم: ای اباعمران چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: از بی تابی بر دنیا نمی گریم ولی نگران این دو دخترم هستم. ابوالهثیم می گوید: فردای آن روز به خانه ابراهیم رفتم، مرده بود و همسرش پیکر او را از حجره بیرون آورده و در ایوان نهاده بود و تنها همو بر او می گریست.

گوید وکیع بن جراح و یزید بن هارون و ابواسامة و محمد بن عبدالله انصاری همگی از ابن عون ما را خبر دادند که می گفته است: * هنگامی که ابراهیم درگذشت به خانه اش رفتیم و پرسیدیم چه وصیتی کرده است؟ گفتند: وصیت کرده و گفته است که در گورم هیچ گونه خشت و گلی مگذارید و برای من لحد فراهم آورید و از پی تابوت من چراغ و آتش میاورید، یا آنکه روی گورم آتش میفروزید.

گوید وکیع از اُمّی صیرفی، از ابوالهثیم ما را خبر دادند که می گفته است: * ابراهیم به او وصیت کرده و گفته است برای تشییع پیکرم همینکه چهار نفر جمع شدید کس دیگری را خبر مکنید.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * پیکر ابراهیم را درحالی که بیمناک بودیم شبانه به خاک سپردیم.

گوید اسماعیل بن ابراهیم بن علیّه و محمد بن عبدالله انصاری هردو، از گفته ابن عون ما را خبر دادند که می گفته است: * پس از مرگ ابراهیم پیش شعبی رفتم. پرسید آیا از کسانی بودی که در خاک سپاری ابراهیم حضور داشته اند؟ پاسخ درستی ندادم. شعبی گفت: به خدا سوگند که ابراهیم پس از خود کسی مانند خویش را برجا نگذاشته است. بی نظیر بود. گفتم: در کوفه؟ گفت: نه در کوفه و نه در بصره و نه در شام و نه کجا و کجا.

محمد بن عبدالله در پی این حدیث افزوده است که شعبی گفته است و نه در حجاز. گوید محمد بن فضیل بن غزوان ضبی، از ابن ابجر ما را خبر داد که می گفته است: * چون خبر مرگ ابراهیم را به شعبی دادم، گفت: در همه احوال خدای را ستایش می کنم همانا که ابراهیم کسی را همچون خود بر جای نگذاشت و به هر حال پس از مرگ فقیه تر از

زندگی خواهد بود - از آراء او پس از مرگش بیشتر بهره برده خواهد شد.

گوید جریر بن عبدالحمید ضبّی، از مغیره، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است
 * ابراهیم پس از مرگ فقیه‌تر از روزگار زندگی خواهد بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم که
 می‌گفت * ابراهیم نخعی حدود پنجاه سال زندگی کرد.

محمد بن سعد می‌گوید و کسی جز او گفته است که همگی در این باره اتفاق دارند که
 * ابراهیم به سال نودوشش به روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در کوفه به چهل و
 نه سالگی در گذشته و به پنجاه سالگی نرسیده است.

از سوی دیگر مرا خبر رسیده است که یحیی بن سعید قطّان می‌گفته است * ابراهیم
 در پنجاه و چند سالگی در گذشته است.

گوید ابونعیم می‌گفته است * از پسر دختر ابراهیم درباره تاریخ مرگ ابراهیم
 پرسیدم. گفت: چهار یا پنج ماه پس از مرگ حجاج درگذشت. ابونعیم می‌گوید: گویا آغاز
 سال نودوششم در گذشته است.

ابراهیم تیمی

او پسر یزید بن شریک از قبیله تیم‌الرباب و کنیه‌اش ابواسماء است.

گوید یزید بن هارون، از عوّام بن حوشب ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن
 ابراهیم تیمی ردای سرخ دیدم و به خانه‌اش رفتم و فرش و پرده سرخ دیدم.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق هم از گفته عوام بن حوشب ما را خبر داد که می‌گفته
 است * بر تن ابراهیم تیمی ردای سرخ دیدم.

گوید علی بن محمد ما را خبر داد و گفت * سبب زندانی شدن ابراهیم تیمی آن بود
 که حجاج کسی را برای گرفتن ابراهیم نخعی فرستاد و آن شخص پیش ابراهیم تیمی آمد و
 گفت: ابراهیم را می‌خواهم. ابراهیم تیمی با آنکه می‌دانست که او در جستجوی ابراهیم
 نخعی است روانداست که او را به ابراهیم نخعی راهنمایی کند و گفت: من ابراهیم هستم.

آن مرد او را گرفت و پیش حجاج برد و حجاج فرمان داد او را در دیماس^۱ به زندان افکندند. آن جا نه سایه از آفتاب و نه سرپناهی از سرما وجود داشت و هر دو زندانی را به یک زنجیر بسته بودند. ابراهیم چنان درمانده و فروپاشیده شد که چون مادرش به زندان آمد فرزند را تا هنگامی که با او سخن نگفته بود شناخت. ابراهیم در آن زندان درگذشت. حجاج به خواب دید که کسی می گوید امشب در این شهر مردی از بهشتیان درگذشته است. حجاج چون شب را به صبح آورد پرسید آیا دیشب در واسط کسی مرده است؟ گفتند: آری ابراهیم تیمی در زندان درگذشته است. گفت: خوابی شیطانی از تباهی های شیطان؛ و دستور داد پیکر ابراهیم را کنار مزبله انداختند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و قیصه بن عقبه هر سه از سفیان ثوری، از ابو حیان، از ابراهیم تیمی ما را خبر دادند که می گفته است * هیچ گاه گفتار خویش را با کردار خود نسنجیدم جز آنکه به بیم افتادم که دروغگو باشم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته سفیان، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم تیمی ضمن نقل داستانها گفت: در خواب دیده که ریحان بخش می کند. چون ابراهیم نخعی از این خبر آگاه شد، گفت: بوی ریحان خوش و مزه اش تلخ است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن مهاجر ما را خبر داد که * ابراهیم نخعی از ابراهیم تیمی یاد کرد و گفت: گمان می کنم که او با نقل قصه های خود رضایت خدا را می طلبد با این حال دوست می دارم از این کاری در دسر خلاص شود که نه به سودش باشد و نه به زیانش.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از همام ما را خبر داد که می گفته است * همینکه ابراهیم تیمی شروع به قصه گویی کرد پدرش یزید بن شریک او را بیرون کرد. گوید عبدالله بن عمرو یعنی پدر معمر منتصری، از گفته عبدالوارث بن سعید و او از محمد بن جحاده، از سلیمان، از ابراهیم تیمی ما را خبر دادند که می گفته است * بر تن پدرم پیراهنی پنبه یی کهنه یی بود که آستین هایش تا کف دستهایش بود. گوید، او را گفتم: پدرجان کاش جامه بهتری بپوشی. گفت: به بصره رفتم به هزاران درم رسیدم چندان که - در خور چنان در آمدی باشد - شاد نشدم و هرگز با خود نیندیشیدم که بار دیگر به بصره برگردم و

۱. نام زندان حجاج در شهر واسط است. یاقوت حموی در معجم البلدان آن را آورده است.

دوست می‌دارم هر لقمه حلالی که می‌خورم نصیب دشمن‌ترین افراد در نظرم باشد. من از ابوالدرداء شنیدم که می‌گفت: روز رستخیز حسابرسی به دارنده دو درم سخت‌تر از حسابرسی کسی است که یک درم داشته باشد.

خیثمة بن عبدالرحمان بن ابی سبرة

نام ابی سبرة، یزید و پسر مالک بن عبدالله بن ذؤیب بن سلمة بن عمرو بن ذهل بن مران بن جعفی بن سعدالعشیره و از قبیله مذحج است.

گوید عبیدالله بن موسی و عبدالوهاب بن عطاء هردو از اسرائیل و ابوولید هشام طیالسی و یحیی بن عباد و وهب بن جریر، از شعبه و همگان، از ابواسحاق، از گفته خود خیثمه ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هنگامی که پدرم به دنیا آمد پدر بزرگم او را عزیز نام نهاد و چون این موضوع برای حضرت ختمی مرتبت بازگو شد فرمود نام او عبدالرحمان است.

عبیدالله در حدیث خود می‌گوید: عبدالرحمان در مدینه زاده شده است.

گوید فضل بن دکین، از یونس بن ابی اسحاق، از ابی اسحاق، از گفته خیثمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای پدر بزرگم پسری متولد شد و او را عزیز نام نهاد و سپس به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت: برای من پسری متولد شده است. رسول خدا پرسید او را چه نام نهادی؟ گفت: عزیز. فرمود: نه که او عبدالرحمان است.

خیثمه می‌گفته است: همان پسر پدر من است.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عبدالله عمری، از نافع، از ابن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است: * دوست‌ترین نامها در نظر رسول خدا (ص) عبدالله و عبدالرحمان بوده است.

گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای مسیب پسری متولد شد، خیثمه دایه‌ی خرید و آن زن شیرده را برای مسیب فرستاد.

گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است طلحه برایم نقل کرد و گفت: * به دیدار خیثمه رفتم. طلحه شیفته‌ترین مردم کوفه نسبت به ابراهیم و حینمه بود. طلحه گفت: چون دیگران از پیش خیثمه برخاستند من هم برخاستم. گفت: تو هم می‌روی؟ سپس دستم را گرفت و بوسید من هم دست او را بوسیدم. مالک بن مغول گفت:

سپس طلحه دست مرا بوسید و من هم دست او را بوسیدم.
 گوید عبدالله بن ادریس، از شعبه، از نعیم بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است
 * ابووائل را درحالی که سوار بر خری بود در تشییع جنازه خیشمه دیدم که می گفت: وای از
 اندوه مرگ خیشمه یا سخنی مانند این سخن می گفت.
 خیشمه از ابن عمر به روش سماع حدیث نقل می کرد. از گفته اسرئیل، از حکیم بن
 جبّیر، از خیشمه بن عبدالرحمان روایت شده است که می گفته است محضر سیزده مرد از
 یاران پیامبر (ص) را درک کرده است که هیچ یک از ایشان چیزی را دگرگون نساخته است
 - یا هیچ یک از ایشان رنگ موهای سپید خود را با خضاب رنگ نمی کرده است.

تمیم بن سلّمة خزاعی

به سال صد هجری به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است. او محدثی مورد
 اعتماد و دارای احادیثی است و اعمش گاهی از او روایت کرده است.

عمارة بن عُمیر تیمی

از قبیله تیم الله بن ثعلبه است. اعمش از او روایت کرده است. عمارة به روزگار خلافت
 سلیمان بن عبدالملک درگذشته است.
 گوید فضل بن دکین، از حفص، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است * عمارة در
 یکی از جنگها مردی را دید، گفت: من تو را می شناسم آیا تو در مجلس درس ابراهیم همراه
 ما نبودی؟ گفت: آری. گوید: شصت دینار همراهش بود دستار خود را گشود و سی دینار به
 او داد.

ابوالضحیٰ مُسَلِم بن صُبَیح همدانی

او به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است. از مسروق و یاران عبدالله بن مسعود
 روایت کرده است. محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

تمیم بن طرفه طایی

به سال نود و چهار به روزگار حکومت حجاج درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

حکیم بن جابر بن ابی طارق احمسی

از قبیله بجیله است. به دوره خلافت ولید بن عبدالملک و پایان حکومت حجاج درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن أسود

ابن یزید بن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمة بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع. از قبیله مذحج است.

گوید فضل بن دُکین، از علاء بن زُهَیر ازدی، از گفته عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * پیش از آن که به بلوغ برسم - محتمل شوم - بدون اجازه گرفتن به حضور عایشه می رفتم. و چون سالی فرا رسید که محتمل شدم سلام دادم و اجازه خواستم. صدای مرا که دورگه شده بود شناخت و گفت: آری بالغ شده است و سپس با محبت گفت: ای دشمن خویشتن بالغ شدی؟ گفتم: آری مادر جان. گفت: پسر کم داخل شو. و چون داخل شدم روی به من کرد و درباره پدرم و یارانش پرسید که به او خبر دادم و سپس در باره چیزی - مسأله‌یی - که مرا پیش او فرستاده بودند پرسیدم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از صعقب بن زُهَیر، از گفته خود عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * سالی که محتمل شدم و به حد بلوغ رسیدم پدرم مرا پیش عایشه فرستاد که مسأله‌یی از او بپرسم. من کنار حجره عایشه رفتم و از پس پرده او را صدا کردم. عایشه گفت: ای زبان بسته سرانجام بالغ شدی؟ گفتم: پدرم می پرسد چه چیزی

موجب غسل می شود؟ گفت: هنگامی که ختنه گاهها به یکدیگر برسند.^۱
گوید طلق بن غنم ما را خبر داد و گفت از ابواسرائیل شنیدم می گفت * هرگاه عبدالرحمان بن اسود را می دیدم با خود می گفتم دهقانی از دهقانهای عرب است که لباس پوشیدن و عطرزدن و بر مرکب سوارشدنش مانند ایشان بود. و او را سوار بر مادیان می دیدم.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن اسود سوار بر مادیان می آمد.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن اسود را دیدم که جامه خز می پوشد و موهای خود را با حنارنگ می کند.

گوید طلق بن غنم نخعی، از گفته پدرش غنم بن طلق ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار جاهلی میان ما و اسود بن یزید پیوندی بود که او میان ما متولد شده بود - مادرش از قبیله ما بود. عبدالرحمان پسر اسود کمتر اتفاق می افتاد که به هنگام رفتن به سفر و برگشت از آن پیش ما نیاید و بر ما سلام ندهد و این کار را به پاس همان موضوع انجام می داد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از گفته اسرائیل، از سنان بن حبیب سلمی ما را خبر داد که می گفته است * همراه عبدالرحمان بن اسود کنار پل کوفه رفتیم بر هر یهودی و مسیحی که می گذشت سلام می داد. از او پرسیدم بر اینان که مشرک اند سلام می دهی؟ گفت: آری سلام دادن نشان مسلمان است، دوست می دارم بدانند که من مسلمانم.

گوید شهاب بن عبّاد، از گفته حفص بن غیاث، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن اسود در شب عید فطر هم با ما نماز شب - تراویح - می گزارد و درحالی که روزه دار بود پاهای خود را در آب می نهاد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته محمد بن طلحه، از زبید، از گفته خود عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * در شبهای ماه رمضان همراه قوم خویش دوازده رکعت نماز تراویح می گزارده و در فاصله آن برای خود به صورت جداگانه

۱. در اصل روایت مجازی به کار رفته است که ظاهراً معنای آن همینگونه است که ترجمه شده اما آنچه مایه تاسف و اندیشیدن است این است که آیا در مدینه فقیه دیگری نبوده است و مردی برای پاسخگویی به اینگونه مسائل پیدا نمی شده است که باید از این بانوی محترم پرسیده شود؟

دوازده رکعت نماز می گزارده است و در هر شب یک سوم قرآن را می خوانده است. راوی این روایت می گوید: در شب عید فطر هم همراه آنان نماز شب - تراویح - می گزارد و می گفت امشب شب عید فطر است.

گوید طلق بن غنم نخعی ما را خبر داد و گفت از مالک بن مغول شنیدم که می گفت: هرگاه عبدالرحمان بن اسود در منطقه چاه میمون^۱ فرود می آمد، می گفت: من حج گزار پسر حج گزارم.

عبدالله بن مُرَّة هَمْدَانِي

به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز در گذشته است. محدثی ثقه و او را حدیثهای پسندیده بوده است.

سالم بن ابی الجعد غطفانی

از بردگان آزاد کرده و وابستگان ایشان - یعنی قبیله غطفان است.

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هردو از سفیان، از منصور ما را خبر دادند که می گفته است: هرگاه سالم حدیث نقل می کرد بسیار نقل می کرد و دامنه سخن را گسترده می داشت و ابراهیم هرگاه حدیث می کرد دامنه سخن را جمع می کرد. سفیان می گوید: این موضوع را به ابراهیم گفت. گفت: این بدان سبب بود که سالم احادیث را می نوشت.

گوید فضل بن دکین، از گفته قیس، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است: علقمه و اسود و ابن نُضَيْلَة و ابن معقل همگی به سالم بن ابی الجعد اجازه دادند که وابستگی یکی از بردگان آزاد کرده خود را به عمرو بن حریش به ده هزار درهم بفروشد و از دریافت آن بتواند برای انجام اعمال عبادی خود یاری جوید.

گفته اند که سالم به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز و به سال صد یا صدویکم

۱. از جاههای مکه که به میمون بن خالد حصر می منسوب است. منصور دوانیقی هم کنار آن به خاک سپرده شده است. به

معجم البلدان ج ۲، ص ۸ مراجعه فرمایید.

هجرت در گذشته است.

ابونعیم می گوید: سالم بن ابی الجعد پیش از آن تاریخ در حکومت سلیمان بن عبدالملک در گذشته است. سالم محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

برادرش، عبید بن ابی الجعد

از او هم که محدثی کم حدیث بوده گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، عمران بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، زیاد بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

برادر دیگرشان، مُسَلِم بن ابی الجعد

از او هم گاهی روایت شده است.

گفته اند ابی الجعد را شش پسر بوده است. دوتن شیعه و دوتن از پیروان مُرجئة و دوتن دیگر از خوارج بودند. پدرشان به آنان می گفت: ای پسران من! خداوند میان شما اختلاف انداخته است.

ابوالبختری الطائی

نام او را علی بن عبدالله بن جعفر، سعید و نام پدرش را ابو عمران نوشته است و کسی دیگر نام پدرش را جُبیر گفته است. ابوالبختری از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان نبهان از

قبیله طی است.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از گفته شعبه، از عمرو بن مَرّه ما را خبر داد که می گفته است * در جنگ جماجم قاریان قرآن خواستند ابوالبختری را بر خود فرمانده قرار دهند، ابوالبختری گفت: این کار را مکنید که من از بردگان آزاد کرده و غیر عرب هستم. مردی از عربها را به فرماندهی خود برگزینید.

گفته اند ابوالبختری در جنگ دُجَیل همراه عبدالرحمان بن اشعث بوده و در همان جنگ که به سال هشتاد و سوم هجری بوده کشته شده است.

گوید عفان بن مسلم، از گفته حماد بن سلمه، از گفته عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * ابوالبختری و یاران او هرگاه ستایشی می شنیدند که مایه شیفگی می شد شانه های خود را خم می کردند و می گفتند: برای خدا فروتنی می کنیم. حماد می گفته است: گاهی پشت خود را به حال رکوع خم می کردند.

گوید زهیر بن حرب، از علی بن ثابت، از شریک، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * ابوالبختری به نوحه سرایی گوش می داد و می گریست.

گوید محمد بن عبیده، از ربیع بن حشان ما را خبر داد که می گفته است * ابوالبختری را دیدم که در مسجد قبا نماز می گزارد.

محمد بن سعد می گوید حجاج، از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است * ابوالبختری نه علی علیه السلام را دیده است و نه محضر او را درک کرده است.

عبدالله بن ادیس از گفته شعبه نقل می کند که می گفته است * از حکم بن عتیبه درباره زاذان پرسیدم. گفت: پرگو بود؛ و چون از سلمه بن کُهَیل درباره او پرسیدم گفت: ابوالبختری در نظر من از او بهتر است و من از ابوالبختری بیشتر خوشم می آید.

ابوالبختری محدثی پرحدیث بود که احادیث خود را مرسل - بدون ذکر اسناد - از گفته اصحاب حضرت ختمی مرتبت نقل می کرد و از هیچ شخص بزرگی حدیث نشنیده بود، با این همه شنوده های او همگی پسندیده و حدیث حسن بود و آنچه که از گفته دیگران نقل می کرد ضعیف بود.

ذَرّ بن عبدالله

ابن زرارة بن معاویه بن عميرة بن منبّه بن غالب بن وقش بن قاسم بن مُرهبه. از قبيلة همدان و از بهترين افسانه‌سرایان و داستان‌پردازان و پيرو مذهب مرجئة بود. او پدر ابو عمر است. ذر همراه قاريانی بود که بر حجاج بن يوسف خروج کردند.

گويد فضل بن دکين، از گفته ابو اسراييل يعنى مُلاثي، از حکم ما را خبر داد که می‌گفته است * از ذر در جنگ جماجم شنيدم که می‌گفت: اين ضربه‌ها که به ما می‌زنند چیزی جز احساس سردی آهن از دست کافري گرفتار فتنه - از دين برگشته - نيست.

مُسَيِّب بن رافع اسدي

گويد معن بن عيسي، از اسحاق بن يحيى بن طلحة، از گفته خود مسيب بن رافع ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن هُبيرة^۱ او را برای سرپرستی قضاوت فراخوانده است و مسيب گفته است که اگر در برابر اين کار به گنجایش همين مسجد خودتان طلا داشته باشم از اينکه عهده‌دار قضاوت شوم شاد نخواهم بود.

مسيب بن رافع به سال يكصد و پنج درگذشته است.

ثابت بن عبيد انصاري

او زيد بن ثابت را دیده است. و می‌گفته است پشت سر مغيرة بن شعبه نماز گزاردم در هر دو رکعت مفصل ايستاد - شايد سوره‌های بلند خواند. ثابت محدثي مورد اعتماد و پرحديث بوده و اعمش و جز او از او روايت کرده‌اند.

۱. از اميران بسيار زيک مروانيان که سالها عهده‌دار حکومت ناحیه جزيره بوده و حدود سال يكصد و ده هجري درگذشته است. به زرکلی، الاعلام ج ۵، ص ۲۳ مراجعه فرماید.

ابو حازم اشجعی

نامش سلمان و برده آزاد کرده و وابسته عَزّه است که بانویی از قبیله اشجع بوده است.^۱
ابو حازم از ابوهریره روایت کرده است و محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهای
پسندیده است. او به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز در گذشته است.

مُرّی بن قطری

از عدی بن حاتم روایت کرده است.

مالک بن حارث سلمی

محدثی مورد اعتماد و دارای حدیثهای پسندیده است. اعمش از او روایت کرده است.

یحیی بن جزّار

آزاد کرده و وابسته قبیله بجیله است.

یحیی بن سعید قطان از شعبه، از حکم نقل کرده است که * یحیی بن جزّار شیعه بوده
و در اعتقاد خود غلو می کرده است. گفته اند محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده
است.

حسن عُرّنی

از قبیله بجیله و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

۱. عَزّه اشجعی از راویان حدیث و از بانوانی است که از حضرت خنسی مرتضی روایت شنیده و نقل کرده است. به اعلام
النساء، ج ۳، ص ۲۶۹ مراجعه فرمایید.

قبیصۃ بن ہلب

ابن یزید بن عدی بن قنافة بن عدی بن عبدشمس بن عدی بن اَخْرَم. قبیصۃ از پدرش روایت کرده است و پدرش به حضور حضرت ختمی مرتبت آمده بود و از آن حضرت حدیث شنیده است.

ابو مالک غفاری

مؤلف تفسیر و کم حدیث بوده است.

ابو صادق ازدی

نامش عبدالله و نام پدرش ناجذ است و گفته شده است نامش مُسلم و نام پدرش یزید و از قبیلہ ازد شَنوَاءَة بوده است.

گوید فضل بن دکین، از ابوسلمہ صائغ - زرگر - ما را خبر داد کہ می گفته است * ابو صادق را دیدم کہ ریش او سپید بود.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفته ابو بکر بن شعیب بن جبحاب ما را خبر داد کہ می گفته است * ابو صادق را دیدم کہ موهای سر و ریش او سپید بود.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفته ابو بکر بن شعیب ما را خبر داد کہ می گفته است * ابو صادق را دیدم در حالی کہ فقط ملافہ و شلوارک برتن داشت نماز می گزارد.

گوید ابومعاویہ ضریر، از گفته اعمش ما را خبر داد کہ می گفته است * ابو صادق را دیدم کہ ملافہ تن خود را کنار زد و متوجہ شدم کہ شلوارک برتن دارد.

مسلم بن ابراهیم از گفته مهدی بن میمون، از گفته شعیب یعنی پسر جبحاب ما را خبر داد کہ می گفته است * ابو صادق با آنکہ بہ صورتی شگفت آور پارسا بود در تمام سال یک روز روزہ مستحب نمی گرفت و یک رکعت ہم نماز مستحب نمی گزارد و بہ همین سبب دربارہ او سخن می گفتند و محدثی کم حدیث بود.

ابو صالح

نامش باذام بود. برخی هم باذان می‌گفته‌اند. او بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ ام هانی دختر ابوطالب بود. او صاحب تفسیری است که آن را از ابن عباس روایت کرده است و محمد بن سائب کلبی آن را از ابوصالح روایت کرده است. همچنین سماک بن حرب و اسماعیل بن ابو خالد هم از او روایت کرده‌اند.

گوید فضل بن دکین، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوصالح دارای ریش پهن و بزرگی بود و با انگشتان خود آن را شانه می‌کرد - به هنگام وضو گرفتن برای اینکه آب به آن برسد.

یزید بن براء

ابن عازب بن حارث انصاری. از خاندان حارثه قبیلهٔ اوس است. یزید از پدرش روایت کرده است و عدی بن ثابت از یزید روایت کرده است.

سُوَید بن براء

ابن عازب. از پدرش روایت کرده است. او امیر منطقهٔ عمان و از بهترین امیران بوده است.

موسی بن عبدالله

ابن یزید بن زید خَطْمی. از قبیلهٔ اوس انصار است. مادر موسی دختر حذیفه بن الیمان است.

ریاح بن حارث^۱

۱. بدون تردید در اینگونه موارد افتادگی در متن است.

ابراهیم بن جریر

ابن عبدالله بجلی. عبدالملک بن عمیر از او روایت کرده است.
گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از گفته عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید بن عاص ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم و ابان پسران جریر بن عبدالله و پدر بزرگ خود را دیدم که موهای خود را با حنا و کتم خضاب می بستند. ابراهیم که پس از مرگ پدرش جریر زاده شده بود عمر دراز کرد و در این جهان دیر بماند آن چنان که شریک و اسد بن عمرو او را دیده و محضرش را درک کرده اند.

ابوزرعة بن عمرو بن جریر

ابن عبدالله بجلی. از پدر بزرگ خود و هم از ابوهریره روایت کرده است.

هلال بن یساف اشجعی

یحیی بن عیسی رملی از سفیان بن عمرو بن مَره ما را خبر داد که می گفته است * کنیه هلال، ابوالحسن و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

سعد بن عبیده سلمی

اعمش و حصین از او روایت کرده اند. سعد به روزگار حکومت عمر بن هبیره بر کوفه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

محمد بن عبدالرحمان بن یزید نخعی

او برادرزاده اسود بن یزید نخعی است.